

An Analysis of the Philosophical Foundations of Fault and Its Place in Civil Liability

Samira Herati Ghavi¹

(Received: 2025-5-14; Accepted: 2025-9-13)

Abstract

Fault is one of the fundamental concepts in the law of civil liability and has traditionally been regarded as the primary basis for attributing liability in private law. Nevertheless, examining this concept solely within the framework of legal rules is insufficient; a proper understanding of fault also requires attention to the philosophical foundations of liability and moral blameworthiness. In law, fault generally refers to conduct that is inconsistent with the standard of reasonable behavior in society and that consequently causes harm to another person. The fundamental question, however, is why such conduct should give rise to liability and what philosophical basis underlies such an attribution. Adopting an analytical approach, the present study examines the concept of fault in light of several major theories in the philosophy of law. Within this framework, the relationship between fault and concepts such as human agency, moral responsibility, and justice is considered. On the one hand, corrective justice, rooted in the thought of Aristotle, regards fault as a basis for remedying the imbalance created between the injured party and the person who caused the harm. On the other hand, certain utilitarian perspectives regard fault as a means of preventing harmful conduct and promoting social efficiency. Furthermore, the expansion of cases of strict liability in contemporary law demonstrates that reliance solely on fault as the basis of liability has not been without challenges. Overall, a philosophical examination of fault indicates that the concept is closely connected with ethical debates and theories of justice, and that its analysis can provide a clearer understanding of the place of fault in civil liability.

Keywords: Fault, Civil Liability, Compensation for Damages, Philosophy of Law, Injured Party

1. Assistant Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, Islamic Azad University, Shahr-e Qods Branch, Tehran, Iran. Email: dr.samiraharati@iaui.ac.ir

تحلیل مبانی فلسفی مفهوم تقصیر و جایگاه آن در مسئولیت مدنی

سمیرا هراتی قوی^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۲۲]

چکیده

تقصیر یکی از مفاهیم بنیادین در نظام مسئولیت مدنی است که به طور سنتی به عنوان مهم ترین مبنای انتساب مسئولیت در حقوق خصوصی شناخته می شود. با این حال، بررسی این مفهوم تنها در چارچوب قواعد حقوقی کافی نیست و برای فهم دقیق آن باید به مبانی فلسفی مسئولیت و سرزنش اخلاقی نیز توجه کرد. در حقوق، تقصیر معمولاً به رفتاری اطلاق می شود که با معیار رفتار متعارف در جامعه سازگار نیست و در نتیجه آن، زبانی به دیگری وارد می شود. با این وجود، پرسش اساسی این است که چرا چنین رفتاری باید موجب مسئولیت شخص شود و چه مبنای فلسفی برای این انتساب وجود دارد. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی تلاش می کند مفهوم تقصیر را در پرتو برخی نظریه های مهم فلسفه حقوق بررسی کند. در این چارچوب، رابطه تقصیر با مفاهیمی مانند اختیار انسان، مسئولیت اخلاقی و عدالت مورد توجه قرار می گیرد. از یک سو، نظریه عدالت اصلاحی که ریشه در اندیشه ارسطو دارد، تقصیر را مبنایی برای جبران عدم تعادل ایجاد شده میان زیان دیده و عامل زیان می داند. از سوی دیگر، برخی دیدگاه های فایده گرایی، تقصیر را ابزاری برای پیشگیری از رفتارهای زیان بار و تأمین کارآمدی اجتماعی تلقی می کنند. افزون بر این، گسترش موارد مسئولیت بدون تقصیر در حقوق معاصر نشان می دهد که اتکای صرف به تقصیر به عنوان مبنای مسئولیت همواره با چالش هایی همراه بوده است. در مجموع، بررسی فلسفی مفهوم تقصیر نشان می دهد که این مفهوم در پیوندی نزدیک با مباحث اخلاقی و نظریه های عدالت قرار دارد و تحلیل آن می تواند درک روشن تری از جایگاه تقصیر در مسئولیت مدنی فراهم سازد.

کلیدواژه ها: تقصیر، مسئولیت مدنی، جبران خسارت، فلسفه حقوق، زیان دیده

مقدمه

مفهوم تقصیر در نظام مسئولیت مدنی، ستون اصلی بسیاری از مباحث نظری و کاربردی حقوق خصوصی به شمار می‌آید. بخش عمده‌ای از دعاوی مدنی، اعم از مسئولیت قراردادی و قهری، بر این پرسش اساسی متمرکز است که آیا رفتار شخص را می‌توان مقصرانه تلقی کرد یا خیر؛ و در نتیجه، آیا می‌توان آثار حقوقی جبران خسارت را بر او بار کرد؟ به بیان دیگر، تقصیر حلقه واسط میان فعل زیان بار و الزام به جبران است؛ بدون احراز تقصیر، سنت حقوقی کلاسیک عموماً از تحمیل مسئولیت خودداری می‌کند. همین نقش محوری سبب شده است که تقصیر نه تنها یک اصطلاح فنی در متون قانونی محسوب شود، بلکه به تدریج به یکی از مفاهیم بنیادین در اندیشه حقوقی و فلسفه حقوق تبدیل گردد. با وجود این جایگاه برجسته، تلقی از تقصیر غالباً در حد یک معیار حقوقی نسبتاً صوری و رویه محور باقی مانده است؛ یعنی در عمل، دادرس یا حقوق دان، با ارجاع به رفتار متعارف یا موازین احتیاط و دقت، درباره مقصر بودن یا نبودن شخص تصمیم می‌گیرد؛ بدون آنکه همواره مبانی عمیق تر اخلاقی و فلسفی این داوری روشن شده باشد. این وضعیت پرسش های جدی ایجاد می‌کند: وقتی می‌گوییم شخص مقصر است، دقیقاً چه نوع انتسابی را انجام می‌دهیم؟ آیا تقصیر صرفاً نقض یک قاعده رفتاری است، یا حاکی از نوعی سرزنش اخلاقی و نسبت دادن مسئولیت به فاعل مختار است؟ و مهم تر از آن، مبنای فلسفی این سرزنش و انتساب چیست؟

ضرورت پرداختن به تحلیل فلسفی تقصیر از همین جانشی می‌شود. حقوق مسئولیت مدنی، اگرچه در ظاهر، نظامی از قواعد اثباتی، مواد قانونی^۱ و رویه قضایی است، اما در لایه های زیرین خود بر پیش فرض هایی در باب اختیار انسان، مسئولیت اخلاقی، عدالت در روابط میان اشخاص و کارکردهای اجتماعی جبران خسارت استوار است. اگر این پیش فرض ها تبیین و نقد نشوند، مفهوم تقصیر نیز به صورت بدیهی و غیرنقدانه پذیرفته می‌شود؛ حال آنکه تحولات حقوق معاصر، از جمله گسترش مسئولیت های بدون تقصیر یا مبتنی بر خطر، نشان داده اند که این بداهت متزلزل

است و نیاز به بازاندیشی دارد. از این رو، بررسی صرفاً فنی و دکترینال تقصیر، بدون تکیه بر مبانی فلسفه حقوق، تصویری ناقص و گاه گمراه‌کننده از جایگاه واقعی آن در نظام مسئولیت مدنی ارائه خواهد کرد. پرسش اصلی این پژوهش از همین دغدغه برمی‌خیزد: مبنای فلسفی انتساب تقصیر در مسئولیت مدنی چیست؟ به تعبیر دیگر، وقتی حقوق مدنی، مسئولیت جبران خسارت را بر پایه تقصیر استوار می‌کند، این انتخاب بر چه نظریه‌ای از عدالت، چه تلقی‌ای از آزادی و اختیار انسان، و چه درکی از نسبت میان اخلاق و حقوق تکیه دارد؟ آیا تقصیر، صرفاً ابزاری حقوقی برای تنظیم رفتارها و پیشگیری از زیان است، یا ریشه در فهمی اخلاقی از شایستگی سرزنش و ضرورت پاسخ‌گویی فاعل دارد؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم آن است که مفهوم تقصیر را از سطح قواعد پراکنده و قضایای موردی فراتر برده و آن را در افق نظریه‌های کلان فلسفه حقوق قرار دهیم (ابهری و دیگران ۱۳۹۶، ۴۲).

برای نزدیک شدن به پاسخ پرسش اصلی، چند پرسش فرعی در مسیر تحقیق مطرح می‌شود. نخست اینکه، رابطه تقصیر با مسئولیت اخلاقی چیست؟ در ادبیات فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق، مسئولیت اخلاقی معمولاً بر پایه نسبت دادن آگاهانه و ارادی فعل به فاعل، و امکان سرزنش یا ستایش او استوار است. آیا تقصیر در مسئولیت مدنی نیز بر همان منطق حرکت می‌کند و مستلزم احراز نوعی قابلیت سرزنش اخلاقی است، یا آنکه در بسیاری از موارد، معیارهای عینی و نوعی جایگزین ارزیابی اخلاقی فرد می‌شود و از این جهت می‌توان از نوعی عینی شدن یا غیرشخصی شدن تقصیر سخن گفت؟ این سؤال، دقیقاً در نقطه تلاقی حقوق و اخلاق قرار دارد و روشن شدن آن برای تبیین جایگاه تقصیر ضروری است (کاتوزیان ۱۳۸۲، ۶۵).

پرسش فرعی مهم دیگر آن است که آیا در حقوق معاصر، تقصیر همچنان مبنای اصلی مسئولیت مدنی به شمار می‌آید یا خیر. گسترش صنایع بزرگ، پیچیدگی فناوری و افزایش روابط جمعی و سازمانی، موجب شده است که در بسیاری از نظام‌های حقوقی، گونه‌های مختلفی از مسئولیت بدون تقصیر یا مبتنی بر خطر پذیرفته شود. در این گونه‌ها، صرف تحقق خسارت در چارچوب

یک فعالیت پرخطر یا سازمان یافته، برای تحمیل مسئولیت کافی است، بی آنکه نیاز قطعی به اثبات رفتار مقصرانه به معنای کلاسیک وجود داشته باشد. این تحول، از یک سو کارکرد جبرانی و حمایتی حقوق را تقویت می کند؛ اما از سوی دیگر، این پرسش را پیش می کشد که اگر مسئولیت بدون تقصیر به طور فزاینده ای گسترش یابد، آیا هنوز می توان تقصیر را محور اصلی نظری نظام مسئولیت مدنی دانست، یا باید از نوعی چرخش در مبانی سخن گفت؟ از این منظر، بررسی فلسفی تقصیر تنها بحثی نظری و انتزاعی نیست؛ بلکه پیوند مستقیم با مسائل عینی و کاربردی حقوق مسئولیت مدنی دارد؛ از جمله اینکه آیا می توان مسئولیت مدنی را همچنان استثنا و مستلزم تفسیر مضیق دانست، یا در پرتو جهان اجتماعی جدید، باید نگاه موسّع تری نسبت به تحمیل مسئولیت اتخاذ کرد. اگر تقصیر صرفاً بر پایه عدالت اصلاحی و بازگرداندن تعادل میان زیان دیده و زیان زننده فهم شود، ممکن است بر محدود بودن دامنه مسئولیت تأکید شود؛ اما اگر کارکردهای بازدارندگی، توزیع ریسک و حمایت از قربانیان در نظر گرفته شود، تکیه مطلق بر تقصیر با نوعی چالش نظری مواجه خواهد شد.

این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی، ترکیب این دو سطح تحلیل (حقوقی و فلسفی) را امکان پذیر می کند تا ضمن حفظ ارتباط با ساختار هنجاری و مثبت نظام حقوقی، پرسش های عمیق تر درباره جرایمی و چگونگی انتساب تقصیر و حدود و ثغور آن مطرح و بررسی شود. در نهایت، هدف از این مقدمه آن است که نشان داده شود پرداختن به تقصیر در مسئولیت مدنی، صرفاً بحثی درباره تعاریف، انواع و مصادیق آن در قوانین نیست؛ بلکه به پرسشی بنیادین درباره نسبت حقوق با اخلاق، عدالت با کارآمدی، و آزادی فردی با امنیت و نظم اجتماعی گره خورده است. تبیین مبانی فلسفی تقصیر، نه تنها فهم روشن تری از ساختار مسئولیت مدنی ارائه می کند، بلکه به ما کمک می کند تحولات تقنینی و رویه ای در حوزه مسئولیت را ارزیابی کنیم و درباره اینکه گسترش یا محدود کردن مسئولیت مبتنی بر تقصیر و مسئولیت بدون تقصیر تا چه اندازه توجیه پذیر است، بازاندیشی کنیم.

۱- مفهوم‌شناسی تقصیر در مسئولیت مدنی

مفهوم تقصیر در مسئولیت مدنی از بنیادی‌ترین مفاهیمی است که در تحلیل روابط حقوقی میان اشخاص نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در بسیاری از دعاوی مسئولیت مدنی، پرسش اصلی این است که آیا رفتار عامل زیان را می‌توان مقصرانه تلقی کرد یا خیر. به بیان دیگر، تقصیر معیاری است که از طریق آن رفتار افراد در برابر معیارهای پذیرفته‌شده اجتماعی و حقوقی سنجیده می‌شود. هنگامی که گفته می‌شود شخصی مرتکب تقصیر شده است، در واقع بیان می‌شود که رفتار او با سطحی از احتیاط و دقتی که جامعه از افراد انتظار دارد، سازگار نبوده و همین فاصله گرفتن از رفتار متعارف، زمینه ورود زیان به دیگری را فراهم کرده است. بنابراین تقصیر صرفاً یک خطای ساده یا اشتباه اتفاقی نیست؛ بلکه مفهومی هنجاری است که در آن رفتار فرد، در پرتو معیارهای اجتماعی و حقوقی، ارزیابی می‌شود. اهمیت این مفهوم در آن است که مسئولیت مدنی در بسیاری از نظام‌های حقوقی، به‌ویژه در حقوق سنتی، بر پایه آن شکل گرفته است و بدون احراز نوعی انحراف از رفتار متعارف، تحمیل مسئولیت بر شخص، دشوار تلقی می‌شود. از همین رو، تقصیر را می‌توان نقطه اتصال میان رفتار انسانی، هنجارهای اجتماعی و نظام حقوقی دانست؛ مفهومی که از یک سو به ارزیابی رفتار افراد می‌پردازد و از سوی دیگر مبنایی برای الزام آنان به جبران خسارت فراهم می‌آورد (جعفری لنگرودی ۱۳۸۷، ۲۵).

در حقوق ایران، مفهوم تقصیر ریشه در مفاهیم سنتی تعدی و تفریط دارد که در قانون مدنی مورد اشاره قرار گرفته‌اند. تعدی به معنای تجاوز از حدود اذن یا حدود متعارف است، و تفریط به معنای ترک عملی است که برای حفظ حقوق یا اموال دیگران لازم شمرده می‌شود. این دو مفهوم در واقع بیانگر دو صورت متفاوت از رفتار نادرست هستند؛ در حالت نخست شخص با انجام عملی فراتر از حد مجاز یا متعارف، به حقوق دیگری آسیب وارد می‌کند، و در حالت دوم با خودداری از انجام اقدامی که عرف یا قانون، آن را لازم دانسته است، موجب ورود خسارت می‌شود.

از این منظر، تقصیر در حقوق ایران را می‌توان رفتاری دانست که در آن، شخص از رعایت معیارهای متعارف احتیاط و مراقبت عدول کرده و در نتیجه این عدول، زانی به دیگری وارد شده است. بسیاری از حقوق‌دانان نیز در تبیین این مفهوم، تقصیر را نقض یک تکلیف احتیاطی می‌دانند؛ تکلیفی که ممکن است به‌طور صریح در قانون بیان نشده باشد؛ اما از الزامات عرفی زندگی اجتماعی و ضرورت احترام به حقوق دیگران ناشی می‌شود. به همین دلیل، در عمل، دادگاه‌ها غالباً رفتار شخص را با رفتار یک فرد متعارف در شرایط مشابه مقایسه می‌کنند و از این طریق درباره تحقق یا عدم تحقق تقصیر تصمیم می‌گیرند. در این ارزیابی، آنچه اهمیت دارد نه ویژگی‌های فردی عامل زیان، بلکه میزان فاصله رفتار او با استاندارد است که از یک فرد معقول و محتاط انتظار می‌رود (ابهری ۱۳۷۲، ۹۵).

برای آنکه رفتاری در قلمرو مسئولیت مدنی^۲ به عنوان تقصیر شناخته شود، وجود یک رفتار قابل انتساب به شخص، ضروری است. این رفتار ممکن است در قالب فعل مثبت یا ترک فعل ظاهر شود. در حالت نخست، شخص با انجام عملی نادرست موجب ورود زیان به دیگری می‌شود؛ برای مثال راننده‌ای که بدون رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی حرکت می‌کند و در نتیجه، با عابر برخورد می‌کند، با فعل خود زمینه ورود خسارت را فراهم کرده است. در حالت دوم، تقصیر در قالب ترک فعل تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی شخص عملی را که انجام آن براساس قانون یا قرارداد یا عرف لازم بوده است، انجام نمی‌دهد و همین کوتاهی موجب بروز زیان می‌شود. برای نمونه، اگر شخصی که مسئول نگهداری از مال دیگری است در مراقبت از آن سهل‌انگاری کند و در نتیجه، مال از بین برود، این کوتاهی می‌تواند مصداق تقصیر محسوب شود. بنابراین، تقصیر تنها در انجام اعمال نادرست خلاصه نمی‌شود؛ بلکه گاه در خودداری از انجام وظایف لازم نیز ظهور می‌یابد. آنچه اهمیت دارد این است که رفتار یا عدم رفتار شخص، در شرایطی رخ داده باشد که از او انتظار می‌رفته است با دقت و مراقبت بیشتری عمل کند.

عنصر مهم دیگر در تحلیل تقصیر، نقض معیار رفتار متعارف است. حقوق برای ارزیابی رفتار اشخاص، ناگزیر به بهره‌گیری از یک معیار مقایسه‌ای است؛ معیاری که معمولاً با سنجش رفتار فرد متعارف در اوضاع و احوال مشابه تعیین می‌شود. مقصود از فرد متعارف، شخصی فرضی است که از سطحی معمول از عقلانیت، احتیاط و توجه به حقوق دیگران برخوردار است. زمانی که رفتار فرد واقعی با رفتار چنین شخصی مقایسه می‌شود و فاصله قابل توجهی میان آن‌ها مشاهده می‌گردد، گفته می‌شود که شخص از معیار متعارف رفتار، عدول کرده است. اهمیت این معیار در آن است که امکان ارزیابی عینی رفتارها را فراهم می‌کند و مانع آن می‌شود که افراد با استناد به ویژگی‌های شخصی خود از مسئولیت بگریزند. البته این معیار در برخی موارد با توجه به شرایط خاص تغییر می‌کند؛ برای مثال، از یک پزشک یا مهندس یا متخصص انتظار می‌رود سطح بالاتری از دقت و مهارت را رعایت کند؛ زیرا حرفه او مستلزم دانش و توانایی بیشتری است (فهیمی ۱۳۸۰، ۸۵).

در کنار این جنبه عینی، مفهوم تقصیر غالباً با نوعی قابلیت سرزنش نیز همراه است. هرچند هدف اصلی مسئولیت مدنی، جبران خسارت است، اما در عمل، هنگامی که شخصی مقصر شناخته می‌شود، نوعی ارزیابی ارزشی نیز درباره رفتار او صورت می‌گیرد؛ بدین معنا که جامعه، رفتار او را شایسته انتقاد می‌داند و معتقد است که وی می‌توانست با دقت و توجه بیشتر، از وقوع زیان جلوگیری کند. این جنبه ارزشی نشان می‌دهد که تقصیر تنها یک مفهوم فنی حقوقی نیست؛ بلکه تا حدی با مسئولیت اخلاقی نیز ارتباط دارد. هنگامی که فردی مقصر شناخته می‌شود، در واقع این معنا مورد تأکید قرار می‌گیرد که وی در ایفاء وظیفه احتیاط و رعایت حقوق دیگران کوتاهی کرده است. از این رو برخی نظریه‌های فلسفی مسئولیت مدنی، تقصیر را بازتابی از ایده مسئولیت اخلاقی می‌دانند؛ بدین معنا که اشخاص باید در قبال پیامدهای رفتارهای نادرست و زیان بار خود پاسخ‌گو باشند.

در تحلیل حقوقی، تقصیر معمولاً به دو نوع عمدی و غیرعمدی تقسیم می‌شود که هر یک از نظر شدت سرزنش و آثار حقوقی با یکدیگر تفاوت دارند. تقصیر عمدی زمانی تحقق پیدا می‌کند که شخص با آگاهی از نتایج احتمالی رفتار خود و با قصد انجام آن اقدام کند. در چنین وضعیتی، عامل زیان نه تنها از معیار رفتار متعارف فاصله گرفته است، بلکه آگاهانه رفتاری را انجام داده که می‌دانسته یا باید می‌دانسته است برای دیگری زیان بار خواهد بود. به همین دلیل، تقصیر عمدی در بسیاری از نظام‌های حقوقی شدیدترین شکل تقصیر، تلقی می‌شود و گاه پیامدهای حقوقی سنگین‌تری نیز به دنبال دارد. جامعه معمولاً نسبت به رفتارهای عمدی زیان بار حساسیت بیشتری نشان می‌دهد؛ زیرا چنین رفتارهایی نوعی بی‌اعتنائی آشکار به حقوق دیگران محسوب می‌شود و اعتماد اجتماعی را نیز خدشه دار می‌کند (قسمتی تبریزی ۱۳۹۴، ۸۷).

در مقابل، تقصیر غیرعمدی زمانی مطرح می‌شود که شخص قصد ورود زیان نداشته است؛ اما در نتیجه بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی موجب تحقق خسارت شده است. در این حالت، عامل زیان از نظر ذهنی قصد صدمه زدن به دیگری را نداشته؛ اما رفتار او به اندازه‌ای از معیار احتیاط فاصله گرفته است که قانون می‌تواند وی را مسئول بداند. بی‌احتیاطی معمولاً به حالتی گفته می‌شود که فرد، اقدامی خطرناک را بدون رعایت تدابیر لازم انجام می‌دهد؛ در حالی که بی‌مبالاتی بیشتر به بی‌توجهی نسبت به پیامدهای احتمالی رفتار اشاره دارد. هر دو حالت نشان‌دهنده آن است که شخص، مراقبتی را که از او انتظار می‌رفت به کار نبرده است. از همین رو، حتی بدون قصد زیان رساندن نیز مسئولیت مدنی می‌تواند تحقق یابد. در عمل نیز بیشتر دعاوی مسئولیت مدنی ناشی از همین نوع تقصیر هستند؛ زیرا بسیاری از خسارت‌ها نتیجه سهل‌انگاری، بی‌دقتی یا عدم پیش‌بینی خطرات در فعالیت‌های روزمره است. بدین ترتیب، مفهوم تقصیر نه تنها ابزاری برای ارزیابی رفتارهای زیان بار است، بلکه معیاری برای تنظیم روابط اجتماعی و تضمین رعایت احتیاط در تعاملات میان افراد نیز محسوب می‌شود.

۲- مبانی فلسفی تقصیر در مسئولیت مدنی

تقصیر از جمله مفاهیمی است که جایگاهی دوگانه میان حقوق و فلسفه دارد؛ از یک سو اساس بسیاری از نظام‌های مسئولیت مدنی بر مبنای آن بنا شده و از سوی دیگر، پرسش از ماهیت آن مستقیماً با مباحث فلسفه اخلاق، عدالت و حتی فلسفه حقوق گره خورده است. اگر مسئولیت مدنی را تعهد به جبران خسارتی بدانیم که بر اثر رفتار انسان به دیگری وارد آمده، تقصیر نقشی تعیین‌کننده در تشخیص حدود این تعهد دارد. اما بنیاد این نقش چیست؟ چرا نظام حقوقی باید جبران خسارت را منوط به وجود تقصیر بداند؟ آیا تقصیر صرفاً وسیله‌ای برای تنظیم روابط اجتماعی است یا منعکس‌کننده یک امر اخلاقی و ارزشی؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم رجوع به مبانی فلسفی مسئله است؛ زیرا مفهوم مسئولیت در نهایت به این بازمی‌گردد که انسان تا چه اندازه در برابر نتایج رفتارهای خود پاسخ‌گو است. از همین رو، هر نظریه‌ای درباره تقصیر، در پس خود تصویری از انسان، آزادی اراده و عدالت را حمل می‌کند (جعفری لنگرودی ۱۳۸۷، ۹۲).

در نگاه نخست، تقصیر مفهومی است که به مسئولیت اخلاقی انسان پیوند می‌خورد. اساساً مسئول دانستن فرد در قبال زیان وارد شده به دیگری، زمانی معقول است که فرض کنیم او دارای اراده و اختیار است و می‌توانسته رفتاری متفاوت را انتخاب کند. در صورتی که فرد این قدرت تصمیم و کنترل نداشته باشد -مانند کودکان خردسال یا اشخاصی که به دلیل نقص روانی قوه تمیز ندارند- اساساً انتساب سرزنش به رفتار آنان یا مقرر کردن مسئولیت حقوقی برای ایشان معنا نخواهد داشت. بدین ترتیب، اراده آزاد پیش فرضی است که امکان انتساب تقصیر را فراهم می‌کند (Coleman 1992, 78). تقصیر به معنای انحراف از رفتار متعارف است؛ اما این انحراف تنها زمانی واجد ارزش حقوقی و اخلاقی می‌شود که حاصل انتخابی آگاهانه یا قابل پیش‌بینی باشد. بنابراین، میان عنصر ذهنی و عنصر عینی در تقصیر، پیوندی عمیق برقرار است. انسان در عین حال که از بیرون با معیار رفتار متعارف سنجیده می‌شود، از درون نیز باید از اختیار و توان

اجتناب از رفتار زیان بار برخوردار باشد. ارتباط تقصیر با اراده و اختیار از همین جا آشکار می شود. هرچند ممکن است نظام حقوقی در عمل بر معیار عینی تکیه کند و نخواهد در هر مورد قصد و نیت شخص را با دقت بررسی کند، اما در بنیاد فلسفی، چنین معیاری بدون فرض وجود اراده بی معناست. وقتی از بی احتیاطی یا بی مبالاتی سخن می گوئیم، در واقع به طور ضمنی بر این فرض تکیه داریم که شخص می تواند و باید احتیاط می کرد. این نکته، همان عنصر هنجاری تقصیر است که ریشه در آزادی دارد. از این منظر، مسئولیت مدنی مبتنی بر تقصیر، نوعی تجلی عینی مسئولیت اخلاقی است؛ زیرا شخص نه تنها در برابر نتایج رفتارهای عمدی، بلکه در برابر کوتاهی در انجام رفتار متعارف و مراقبتی که از او انتظار می رود نیز پاسخ گو شناخته می شود. حتی در جایی که قصد زیان رساندن وجود ندارد، قانون فرد را به دلیل نقض تکلیف اخلاقی مراقبت، سرزنش می کند (قسمتی تبریزی ۱۳۹۴، ۱۱۲).

مفهوم سرزنش اخلاقی در این زمینه بیانگر آن است که جامعه نسبت به رفتارهای زیان بار واکنشی ارزشی دارد. هنگامی که شخص بر اثر بی احتیاطی از معیارهای پذیرفته شده رفتاری در جامعه عدول می کند، هم افکار عمومی و هم نظام حقوقی، رفتار او را شایسته سرزنش ارزیابی می کنند. این سرزنش صرفاً واجد بُعد روانی یا اجتماعی نیست؛ بلکه کارکردی هنجاری و پیشگیرانه نیز دارد؛ زیرا اعلام می کند که جامعه برای حفظ نظم و امنیت، از اعضای خود انتظار دارد سطحی از مراقبت و احترام به حقوق دیگران را رعایت کنند. در واقع، سرزنش اخلاقی پشتوانه روان شناختی نظریه تقصیر است. اگر مسئولیت صرفاً به زیان وارد شده وابسته بود و عنصر اخلاقی در آن نقشی نداشت، نظام حقوقی نه بر پایه عدالت، بلکه بر پایه جبران مکانیکی خسارت بنا می شد. از این رو، تقصیر حامل پیامی اخلاقی است: «انسان مسئول پیامد اعمال خویش است؛ زیرا آزاد است و می توان رفتار او را نقد کرد». اما در سطحی گسترده تر، باید دید تقصیر چه نسبتی با مفهوم عدالت دارد. نظریه عدالت اصلاحی، که ریشه در فلسفه ارسطو دارد، یکی از مهم ترین چارچوب های

نظری برای توجیه مبنای تقصیر^۳ است. براساس دیدگاه ارسطو، عدالت به دو نوع تقسیم می‌شود: عدالت توزیعی، که مربوط به تقسیم منافع و امتیازات در جامعه است، و عدالت اصلاحی، که ناظر به روابط دوجانبه میان افراد و اصلاح بی‌عدالتی ناشی از رفتار یکی از آنان نسبت به دیگری است. در حوزه مسئولیت مدنی، سخن از عدالت اصلاحی است؛ یعنی برقراری مجدد تعادل در روابط میان زیان‌زننده و زیان‌دیده. وقتی شخصی با رفتار خود به دیگری زیان می‌رساند، نوعی عدم توازن و ناهماهنگی ایجاد می‌شود؛ زیان‌دیده از حق یا مال خود محروم می‌شود و زیان‌زننده به طور غیرعادلانه منتفع می‌شود یا دست‌کم در برابر این وضعیت بی‌تفاوت باقی می‌ماند. وظیفه نظام حقوقی آن است که این عدم توازن را اصلاح کند و وضعیت را تا حد امکان به حالت پیش از وقوع زیان بازگرداند.

در این نظریه، تقصیر نشانه‌ای برای تعیین جهت بی‌عدالتی است؛ یعنی از طریق احراز تقصیر مشخص می‌شود که کدام یک از طرفین با رفتار نادرست خود موجب برهم خوردن تعادل شده است و باید مسئول جبران خسارت باشد. اگر تقصیر وجود نداشته باشد - فرضاً زیان ناشی از حادثه‌ای طبیعی یا رویدادی غیرقابل پیش‌بینی باشد - عدالت اقتضا نمی‌کند که شخص معین بار مسئولیت را بر دوش گیرد؛ زیرا هیچ‌کس مرتکب رفتاری ناقض توازن نشده است. از این جهت، تقصیر نه تنها شرط مسئولیت، بلکه شرط و نشانه تحقق بی‌عدالتی فردی است. جبران خسارت توسط مقصر، در واقع اقدامی اصلاحی است که توازن از دست‌رفته را احیا می‌کند؛ زیان‌دیده بار خسارت را از دوش خود برمی‌دارد و زیان‌زننده با جبران آن، دوباره در موقعیت عادلانه قرار می‌گیرد (ایزدی ۱۳۶۳، ۶۳).

ارسطو در بیان این نظریه از اصطلاح میانگینی عدالت استفاده می‌کند و معتقد است که قانون باید با کاهش موقعیت ناعادلانه کسی که منفعت ناروا برده، و افزایش موقعیت کسی که ضرر دیده، تعادل را برقرار سازد. تقصیر در این معنا، ابزار تشخیص منفعت ناروا است؛ زیرا کسی که برخلاف

تکلیف احتیاط و احترام به دیگران رفتار کرده، برتری ناموجهی یافته است و جامعه برای حفظ عدالت باید او را به جبران خسارت وادارد. این برداشت در نظام‌های حقوقی مدرن نیز تداوم یافته است. حقوق فرانسه، آلمان و ایران همگی تقصیر را به مثابه نقض تعهد اجتماعی احتیاط می‌دانند و مسئولیت را وسیله اصلاح رابطه‌ای می‌نگرند که در اثر این نقض دچار اختلال شده است (Hart 2012, 101).

بدین ترتیب، نظریه عدالت اصلاحی نشان می‌دهد که تقصیر نه تنها یک معیار حقوقی، بلکه پدیده‌ای فلسفی است که بر مبنای تعادل اخلاقی میان اشخاص استوار است. در مقابل رویکرد عدالت محور، نظریه‌های فایده‌گرایانه و کارکردگرایانه قرار دارند که تقصیر را نه از منظر اخلاقی یا عدالت، بلکه از دیدگاه کارآمدی نظام اجتماعی بررسی می‌کنند. در فلسفه فایده‌گرایی - که بیش از همه با اندیشه‌های بنتام و میل شناخته می‌شود - معیار درستی یک نهاد یا قاعده حقوقی، میزان سود و رفاهی است که برای جامعه ایجاد می‌کند. مطابق این دیدگاه، مسئولیت مدنی و مفهوم تقصیر باید به گونه‌ای تعریف شود که منجر به بیشترین کاهش در زیان‌های کلی جامعه گردد. هدف، ایجاد رفتارهای کارآمد و پیشگیری از خسارت‌های آینده است، نه سرزنش اخلاقی یا اصلاح یک بی‌عدالتی فردی. تقصیر در این چارچوب، نقش بازدارنده دارد. آگاهی از اینکه رفتار بی‌احتیاط ممکن است مسئولیت مالی یا مدنی در پی داشته باشد، افراد را به رعایت دقت و مراقبت بیشتر وامی‌دارد. جامعه از این طریق هزینه‌های زیان را کاهش می‌دهد؛ زیرا افراد با پیش‌بینی پیامد رفتار خویش، از انجام اعمال خطرناک اجتناب می‌کنند یا تدابیر لازم را می‌اندیشند. به این ترتیب، مسئولیت مدنی مبتنی بر تقصیر، به مثابه سازوکاری اقتصادی و اجتماعی، در جهت تنظیم رفتارهای افراد و ایجاد انگیزه برای رعایت احتیاط و اتخاذ رفتارهای ایمن عمل می‌کند. این نقش بازدارندگی یکی از قوی‌ترین توجیه‌های کارکردی برای وجود تقصیر در حقوق مدنی محسوب می‌شود (بادینی ۱۴۰۲، ۱۱۲).

تحلیل اقتصادی حقوق، به‌ویژه در آثار کالابرسی و پوزنر، این رویکرد را نظام‌مند کرده است. طبق این تحلیل، هدف اصلی حقوق، کاهش مجموع هزینه‌های حوادث است؛ یعنی مجموع هزینه‌های پیشگیری از زیان و هزینه‌های جبران آن. تقصیر، معیاری برای تعیین آن است که چه کسی باید هزینه‌ها را بر عهده گیرد. فردی که می‌توانسته با صرف هزینه‌ای کمتر از میزان زیان، از وقوع حادثه جلوگیری کند و چنین نکرده است، از دیدگاه اقتصادی، اصل کارآمدی را نقض کرده و باید مسئول شناخته شود. بنابراین، تقصیر از منظر فایده‌گرایانه نوعی معیار بهینه‌سازی رفتار است نه سرزنش اخلاقی. مسئولیت، ابزار تشویق به انتخاب‌های کم‌هزینه‌تر و اجتماعی‌تر است. در این تفسیر، تقصیر دیگر نشانه بی‌عدالتی اخلاقی نیست؛ بلکه شاخصی برای تخصیص عقلایی ریسک‌هاست. نظام حقوقی از طریق اصل تقصیر، افراد را به پذیرش میزان خطر متناسب با منافع حاصل از فعالیتشان وادار می‌کند. بدین وسیله، هزینه‌ها به معنای اقتصادی، عادلانه‌تر توزیع می‌شود (Honoré 1999, 96).

این دیدگاه پیامدهای مهمی در تفسیر مسئولیت مدنی دارد؛ برای نمونه، منجر به توسعه مفاهیمی چون تقصیر نسبت و توزیع مسئولیت میان چند عامل زیان‌شده است؛ زیرا از دیدگاه اقتصادی، عدالت زمانی محقق می‌شود که هر شخص متناسب با سهم خود در ایجاد خطر هزینه را تحمل کند. با وجود آنکه این رویکرد از جنبه اخلاقی فاصله می‌گیرد، اما کارکرد اجتماعی و پیشگیرانه آن در نظام‌های مدرن غیرقابل انکار است. با وجود کاربرد گسترده مبنای تقصیر، تحولات صنعتی و فناوری‌های نوین قرن بیستم نشان دادند که این مبنا در همه موارد کارآمد نیست. در بسیاری از فعالیت‌های جدید، خطرهای چنان گسترده‌گی و پیچیدگی برخوردارند که زیان‌دیده عملاً توانایی اثبات تقصیر عامل زیان را ندارد. در این شرایط، نظریه خطر و مسئولیت بدون تقصیر، ظهور کرد تا خلأ حمایت از زیان‌دیدگان را جبران کند (حاجی عزیزی و کریمی ۱۳۸۴، ۱۲۵).

نظریه خطر بر این مبنا استوار است که هر کس فعالیتی را آغاز می‌کند که بالقوه می‌تواند برای دیگران خطر ایجاد کند، باید پیامدهای آن را بر عهده گیرد، خواه در انجام آن مرتکب تقصیر شده باشد یا نه. این دیدگاه با نقد جدی مبنای سنتی تقصیر همراه است. منتقدان استدلال می‌کردند

که در جهان صنعتی امروز، تمرکز صرف بر رفتار شخص و سنجش میزان احتیاط او نمی تواند پاسخگوی واقعیت های پیچیده زیان ها باشد. گاه حتی بارعایت کامل موازین احتیاطی، احتمال وقوع زیان حذف نمی شود؛ مانند فعالیت های مربوط به تولید مواد شیمیایی، استفاده از وسایل نقلیه یا بهره برداری از انرژی اتمی. در چنین مواردی، عدالت اقتضا می کند که زیان بر عهده کسی قرار گیرد که از فعالیت خطرناک منفعت می برد، نه بردوش کسی که قربانی خطر شده است. تحول نظام مسئولیت مدنی در پرتو این نظریه به تدریج موجب پیدایش مواردی از مسئولیت مطلق یا شبه مطلق شد. در حوزه مسئولیت تولیدکنندگان، برای مثال، اثبات تقصیر سازنده کالا شرط جبران خسارت نیست؛ کافی است ثابت شود کالا معیوب بوده و موجب زیان شده است (Ripstein 1999, 78). نمونه های این تحول را می توان در حوزه هایی مانند حقوق حمل و نقل، مسئولیت کارفرما و مسئولیت ناشی از حوادث وسایل نقلیه نیز مشاهده کرد.

ریشه فلسفی این رویکرد در بازتعریف رابطه عدالت و خطر است. اگر در نظریه عدالت اصلاحی، تقصیر نشانه انحراف از عدالت فردی بود، در نظریه خطر، عدالت در توزیع اجتماعی زیان ها معنا می یابد. افراد جامعه به صورت جمعی، منافع ناشی از پیشرفت صنعتی را بهره مند می شوند و بنابراین باید به طور جمعی هزینه خطرات آن را نیز تحمل کنند. مسئولیت بدون تقصیر ابزار تحقق این توزیع جمعی است. با این حال، گسترش مسئولیت بدون تقصیر موجب از میان رفتن کامل مبنای تقصیر نشده است؛ بلکه نظام های حقوقی مدرن نوعی تعادل میان دو رویکرد برقرار کرده اند. تقصیر همچنان در حوزه هایی که رابطه مستقیم و شخصی میان طرفین وجود دارد - مانند قراردادهای رفتارهای روزمره - معیار اصلی مسئولیت است؛ زیرا در این موارد هنوز می توان رفتار فرد را به طور معقول سنجید و سرزنش کرد. در مقابل، در حوزه هایی که خطر ذاتاً اجتماعی یا فناوری محور هستند، نظریه خطر از اولویت برخوردار می شود. بدین ترتیب، نظام مسئولیت مدنی از حالت تک مبنایی خارج شده و به مجموعه ای از مبانی متنوع تبدیل شده است که هر یک در پاسخ به نیازهای اخلاقی، اقتصادی یا اجتماعی خاصی عمل می کند (باقری ۱۳۸۱، ۹۳).

۳- جایگاه تقصیر در ساختار مسئولیت مدنی

در مسئولیت مدنی، تقصیر همواره یکی از مهم‌ترین عناصر سازنده مسئولیت تلقی شده است. بسیاری از نظام‌های حقوقی کلاسیک بر این فرض استوار بوده‌اند که هیچ‌کس را نمی‌توان صرفاً به دلیل وقوع یک زیان مسئول دانست؛ مگر آنکه بتوان رفتار زیان‌بار او را نوعی انحراف از معیار رفتار متعارف دانست. از این رو، تقصیر در ساختار سنتی مسئولیت مدنی، نقشی اساسی در تعیین حدود پاسخ‌گویی اشخاص ایفا می‌کند. تحلیل جایگاه تقصیر در این ساختار نشان می‌دهد که این مفهوم نه تنها به عنوان یکی از شرایط تحقق مسئولیت عمل می‌کند، بلکه در فرایند انتساب زیان و نیز در تعیین مبنای عدالت در جبران خسارت نقش مهمی دارد. بررسی این کارکردها نشان می‌دهد که تقصیر در واقع، حلقه اتصال میان رفتار انسان و وقوع زیان و الزام به جبران خسارت است. بدون وجود این حلقه، مسئولیت مدنی ممکن است به سازوکاری صرفاً مکانیکی برای انتقال زیان تبدیل شود؛ در حالی که حضور تقصیر آن را در چارچوبی هنجاری و اخلاقی قرار می‌دهد (فهیمی ۱۳۸۰، ۱۳۵).

در ساختار کلاسیک مسئولیت مدنی، تحقق مسئولیت معمولاً مستلزم اجتماع سه عنصر اساسی است: «وقوع زیان، وجود رابطه سببیت میان رفتار شخص و زیان وارد شده، و وجود تقصیر از سوی عامل زیان». این سه عنصر در کنار یکدیگر بنیان مسئولیت را تشکیل می‌دهند. تقصیر در میان این عناصر جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا نقش آن صرفاً توصیف یک وضعیت خارجی نیست؛ بلکه بیانگر نوعی ارزیابی هنجاری از رفتار شخص است. در واقع، قانونگذار از طریق مفهوم تقصیر اعلام می‌کند که کدام رفتارها از دیدگاه حقوقی قابلیت دارند سرزنش شوند و در نتیجه، می‌توانند منشأ مسئولیت قرار گیرند. بدین ترتیب، تقصیر معیاری است که از طریق آن رفتارهای مجاز از رفتارهای نامجاز تفکیک می‌شوند. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، از جمله حقوق ایران، اصل بر آن است که مسئولیت مدنی مبتنی بر تقصیر است؛ به این معنا که زیان دیده

برای مطالبه خسارت باید ثابت کند که عامل زیان مرتکب نوعی بی احتیاطی، بی مبالاتی یا نقض تکلیف قانونی شده است. این رویکرد ریشه در این اندیشه دارد که تحمیل بار جبران خسارت، بر شخصی که هیچ گونه انحرافی از رفتار متعارف ندارد، با عدالت سازگار نیست. اگر شخص تمام احتیاط های لازم را رعایت کرده باشد و با وجود آن حادثه ای رخ دهد، تحمیل مسئولیت بر او نوعی بی عدالتی محسوب می شود. بنابراین، تقصیر به عنوان شرط تحقق مسئولیت نقش حفاظتی نیز دارد؛ زیرا مانع از آن می شود که افراد بدون وجود رفتار قابل سرزنش در معرض مسئولیت قرار گیرند (بادینی ۱۴۰۲، ۲۴۵).

نقش دیگر تقصیر در ساختار مسئولیت مدنی به مسئله انتساب زیان مربوط می شود. یکی از دشوارترین مسائل در حقوق مسئولیت مدنی آن است که مشخص شود زیان وارد شده را باید به رفتار چه کسی نسبت داد. در بسیاری از موارد، وقوع زیان نتیجه مجموعه ای از عوامل مختلف است و تشخیص اینکه کدام عامل نقش تعیین کننده داشته، کار آسانی نیست. در چنین شرایطی، تقصیر به عنوان معیاری برای انتساب زیان عمل می کند. هنگامی که رفتار شخص از معیار متعارف فاصله بگیرد و این رفتار در زنجیره علّی منتهی به زیان قرار داشته باشد، نظام حقوقی معمولاً زیان را به او منتسب می کند. در واقع، تقصیر در کنار رابطه سببیت به تعیین مسئول اصلی کمک می کند. رابطه سببیت صرفاً بیانگر ارتباط واقعی میان رفتار و زیان است؛ اما تقصیر عنصر هنجاری این رابطه را تکمیل می کند. ممکن است از نظر فیزیکی یا علمی میان رفتار شخص و زیان، رابطه ای وجود داشته باشد؛ اما اگر رفتار او از دیدگاه حقوقی قابل سرزنش نباشد، معمولاً مسئولیتی نیز بر عهده او قرار نمی گیرد. بنابراین، تقصیر نقش غربالگر دارد و مشخص می کند کدام یک از عوامل موجود در زنجیره علّی باید از نظر حقوقی مسئول شناخته شود. این کارکرد تقصیر به ویژه در مواردی اهمیت می یابد که چندین عامل در ایجاد زیان دخیل باشند. در چنین شرایطی، دادگاه ها اغلب میزان تقصیر هر یک از عوامل را بررسی می کنند تا سهم مسئولیت آنان

را تعیین کنند. به این ترتیب، تقصیر به ابزاری برای توزیع مسئولیت نیز تبدیل می‌شود. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، اصل تقصیر مشترک پذیرفته شده است که براساس آن، اگر زیان دیده نیز در ایجاد زیان نقش داشته باشد، میزان جبران خسارت متناسب با سهم تقصیر او کاهش می‌یابد. این قاعده نشان می‌دهد که تقصیر نه تنها در ایجاد مسئولیت، بلکه در تعیین حدود آن نیز مؤثر است (فدایی نژاد ۱۳۸۷، ۲۴۶).

علاوه بر این، تقصیر ارتباط نزدیکی با مفهوم عدالت در جبران خسارت دارد. هدف اصلی مسئولیت مدنی آن است که زیان دیده تا حد امکان به وضعیت پیش از وقوع زیان بازگردانده شود؛ اما این هدف زمانی با عدالت سازگار است که بار جبران خسارت، بر شخصی قرار گیرد که رفتار او موجب ایجاد زیان شده است. تقصیر در اینجا معیار تشخیص همین امر است. هنگامی که فردی با رفتار غیرمعارف خود به دیگری زیان وارد می‌کند، عدالت اقتضا دارد که او پیامدهای عمل خود را بپذیرد و خسارت وارد شده را جبران کند. در مقابل، اگر زیان بدون وجود تقصیر رخ داده باشد، تحمیل مسئولیت ممکن است با اصول عدالت فردی در تعارض قرار گیرد. از این منظر، تقصیر به نوعی پیوند میان عدالت و مسئولیت مدنی ایجاد می‌کند. این مفهوم به نظام حقوقی امکان می‌دهد که میان زیان‌هایی که نتیجه رفتار قابل سرزنش انسان هستند و زیان‌هایی که ناشی از حوادث اتفاقی یا عوامل خارج از کنترل افرادند، تمایز قائل شود. چنین تمایزی برای حفظ تعادل میان منافع اشخاص در جامعه ضروری است. اگر مسئولیت جبران هر زیانی، صرف‌نظر از تقصیر، بر عهده اشخاص قرار گیرد، امنیت فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی به خطر می‌افتد؛ زیرا افراد همواره در معرض مسئولیتی قرار می‌گیرند که ممکن است هیچ نقشی در ایجاد آن نداشته باشند. در مقابل، اگر تقصیر به عنوان معیار مسئولیت در نظر گرفته شود، افراد می‌توانند با رعایت احتیاط‌های لازم از مسئولیت اجتناب کنند و این امر نوعی اطمینان حقوقی ایجاد می‌کند (خادم حسینی و سلطانی نژاد ۱۳۹۴، ۲۴۵).

با این حال، نقش تقصیر در ارتباط با عدالت تنها به تعیین شخص مسئول محدود نمی‌شود؛ بلکه در تعیین شیوه و میزان جبران خسارت نیز تأثیرگذار است. در بسیاری از موارد، شدت تقصیر می‌تواند در میزان مسئولیت مؤثر باشد. برای مثال، در مواردی که تقصیر فاحش یا عمدی وجود دارد، دادگاه‌ها ممکن است جبران کامل و حتی در برخی نظام‌ها خسارات تنبیهی را مقرر کنند. در مقابل، در مواردی که تقصیر خفیف است، ممکن است دادگاه در ارزیابی میزان خسارت انعطاف بیشتری نشان دهد. این امر نشان می‌دهد که تقصیر تنها شرط تحقق مسئولیت نیست؛ بلکه در ارزیابی اخلاقی و حقوقی رفتار نیز نقش دارد.

از سوی دیگر، ارتباط تقصیر با جبران خسارت را می‌توان از منظر فلسفه عدالت نیز تحلیل کرد. براساس نظریه عدالت اصلاحی، هنگامی که شخصی با رفتار خود موجب برهم خوردن تعادل میان خود و دیگری می‌شود، وظیفه دارد این تعادل را از طریق جبران خسارت بازگرداند. (Bentham, 1996, 53) در این چارچوب، تقصیر نشانه‌ای از آن است که تعادل موجود در روابط اجتماعی، به واسطه رفتار یک فرد، مختل شده است. جبران خسارت نیز فرایندی است که این اختلال را اصلاح می‌کند و روابط میان اشخاص را به وضعیت عادلانه بازمی‌گرداند. از این رو، تقصیر در این نظریه نه تنها شرط مسئولیت، بلکه مبنای اخلاقی الزام به جبران خسارت محسوب می‌شود. با وجود این، تحولات حقوقی معاصر نشان داده است که نقش تقصیر در ساختار مسئولیت مدنی مطلق و تغییرناپذیر نیست. در برخی حوزه‌ها، به ویژه در مواردی که فعالیت‌های خطرناک یا پیچیده مطرح است، اثبات تقصیر ممکن است برای زیان دیده بسیار دشوار یا حتی غیرممکن باشد. در چنین شرایطی، نظام‌های حقوقی به تدریج به سمت پذیرش آشکالی از مسئولیت بدون تقصیر حرکت کرده‌اند. با این حال، حتی در این موارد نیز مفهوم تقصیر به طور کامل کنار گذاشته نشده است؛ بلکه نقش آن محدودتر شده و در کنار مبانی دیگری مانند نظریه خطر قرار گرفته است (ابهری و دیگران ۱۳۹۶، ۱۲۳).

۴- چالش‌های فلسفی مفهوم تقصیر

باوجود آنکه تقصیر برای مدت طولانی به عنوان مبنای اصلی مسئولیت مدنی در بسیاری از نظام‌های حقوقی پذیرفته شده، این مفهوم همواره با چالش‌های نظری و عملی مواجه بوده است. تحولات اجتماعی، صنعتی و فناوری در دوران معاصر نشان داده‌اند که اتکای کامل به تقصیر به عنوان مبنای مسئولیت، در برخی موارد نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای عدالت و کارآمدی نظام حقوقی باشد. از این رو، در کنار اهمیت تقصیر، نقدهای فلسفی متعددی نیز نسبت به آن مطرح شده است. این نقدها عمدتاً به سه محور اساسی بازمی‌گردند: دشواری اثبات تقصیر در بسیاری از موارد، ناکارآمدی این مبنا در جبران برخی خسارات اجتماعی، و تعارضی که گاه میان عدالت اخلاقی مبتنی بر تقصیر و ملاحظات کارآمدی حقوقی پدید می‌آید.

بررسی این چالش‌ها نشان می‌دهد که مفهوم تقصیر، هرچند هنوز یکی از ستون‌های اصلی مسئولیت مدنی محسوب می‌شود، اما نمی‌تواند به تنهایی تمام مسائل این حوزه را حل کند (Coleman 1992, 124). یکی از مهم‌ترین چالش‌های مطرح درخصوص تقصیر، دشواری اثبات آن در بسیاری از موارد است. در نظام مسئولیت مبتنی بر تقصیر، زیان دیده برای دریافت خسارت باید نشان دهد که عامل زیان از معیار رفتار متعارف عدول کرده و در نتیجه، مرتکب بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی یا نقض یک تکلیف قانونی شده است. این امر در ظاهر منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا مسئولیت باید بر رفتار قابل سرزنش استوار باشد. با این حال، در عمل، اثبات چنین امری اغلب بسیار دشوار است. زیان دیده معمولاً دسترسی محدودی به اطلاعات و ادله مربوط به رفتار عامل زیان دارد و ممکن است نتواند نشان دهد که دقیقاً چه نوع کوتاهی یا خطایی رخ داده است. این مشکل به ویژه در مواردی که فعالیت‌های پیچیده فنی یا صنعتی مطرح است، بیشتر نمایان می‌شود (فدایی نژاد ۱۳۸۷، ۱۸۷). برای مثال، در بسیاری از حوادث صنعتی یا پزشکی، تشخیص اینکه آیا رفتار عامل زیان از معیارهای حرفه‌ای عدول کرده است یا خیر، نیازمند دانش

تخصصی و دسترسی به اطلاعاتی است که معمولاً در اختیار زیان دیده قرار ندارد. در چنین مواردی، حتی اگر زیان آشکاری رخ داده باشد، اثبات تقصیر ممکن است به دلیل پیچیدگی‌های فنی یا نبود ادله کافی ممکن نشود. نتیجه این وضعیت آن است که زیان دیده، با وجود تحمل خسارت نمی‌تواند جبران آن را از طریق نظام مسئولیت مدنی مطالبه کند. از این منظر، برخی حقوق دانان استدلال کرده‌اند که اتکای کامل به تقصیر ممکن است به نوعی از بی‌عدالتی عملی منجر شود؛ زیرا بار اثباتی سنگینی را بر دوش زیان دیده قرار می‌دهد.

به همین دلیل، در بسیاری از نظام‌های حقوقی تلاش شده است تا این مشکل از طریق سازوکارهایی مانند فرض تقصیر یا انتقال بار اثبات کاهش یابد. برای نمونه، در برخی موارد قانونگذار فرض می‌کند که اگر زیانی در نتیجه یک فعالیت خاص رخ داده باشد، عامل آن فعالیت مقصر است؛ مگر آنکه خلاف آن را ثابت کند. این رویکرد نشان می‌دهد که حتی در نظام‌های مبتنی بر تقصیر نیز گاه ضرورت دارد قواعدی اتخاذ شود که دشواری‌های عملی اثبات تقصیر را جبران کند. در واقع، این تحولات بیانگر آن است که مفهوم تقصیر در عمل نیازمند تعدیل و تکمیل است تا بتواند به شکل مؤثری در خدمت عدالت قرار گیرد.

چالش مهم دیگری که در مباحث فلسفی مسئولیت مدنی مطرح شده، ناکارآمدی تقصیر در مواجهه با برخی خسارات اجتماعی است. با گسترش فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی در جوامع مدرن، نوعی از زیان‌ها پدید آمده که ناشی از ساختارهای پیچیده اجتماعی و فناوری هستند. در این موارد، زیان ممکن است نتیجه فعالیت‌هایی باشد که برای جامعه مفید و ضروری محسوب می‌شوند؛ اما در عین حال، خطراتی را نیز به همراه دارند. برای مثال، استفاده از وسایل نقلیه، تولید انرژی، یا فعالیت‌های صنعتی همگی می‌توانند موجب بروز حوادث و خساراتی شوند که گاه حتی با رعایت کامل موازین احتیاطی نیز قابل اجتناب نیستند. در چنین شرایطی، مفهوم تقصیر با محدودیت‌هایی مواجه می‌شود. اگر حادثه‌ای بدون وجود تقصیر رخ داده باشد، نظام

مسئولیت مبتنی بر تقصیر معمولاً امکان جبران خسارت را فراهم نمی‌کند. این امر ممکن است منجر به وضعیتی شود که زیان دیده مجبور باشد بار خسارت را به تنهایی تحمل کند؛ در حالی که فعالیتی که موجب زیان شده در خدمت منافع عمومی یا اقتصادی جامعه بوده است. از دیدگاه بسیاری از نظریه پردازان، چنین وضعیتی با عدالت اجتماعی سازگار نیست؛ زیرا هزینه‌های ناشی از فعالیت‌های سودمند اجتماعی نباید صرفاً بر دوش قربانیان حوادث قرار گیرد. به همین دلیل، در قرن بیستم نظریه‌هایی مانند نظریه خطر و مسئولیت بدون تقصیر مطرح شدند (Hart 1968: 212). این نظریه‌ها بر این اساس استوارند که در برخی فعالیت‌ها، مسئولیت باید بر عهده کسی قرار گیرد که خطر را ایجاد کرده یا از آن بهره‌مند می‌شود؛ حتی اگر تقصیری از او سر نزده باشد. هدف این رویکرد آن است که زیان‌های ناشی از فعالیت‌های اجتماعی به شکلی عادلانه‌تر توزیع شوند. در عمل نیز بسیاری از نظام‌های حقوقی، در حوزه‌هایی مانند مسئولیت ناشی از وسایل نقلیه، مسئولیت تولیدکنندگان و فعالیت‌های خطرناک، به سمت پذیرش شکل‌هایی از مسئولیت بدون تقصیر حرکت کرده‌اند. این تحول نشان می‌دهد که مفهوم تقصیر، هرچند هنوز اهمیت خود را حفظ کرده است، اما در مواجهه با پیچیدگی‌های جامعه مدرن به تنهایی کافی نیست. چالش سوم که در سطح فلسفی اهمیت ویژه‌ای دارد، تعارض میان عدالت اخلاقی و کارآمدی حقوقی در نظریه تقصیر است. در دیدگاه سنتی، مسئولیت مبتنی بر تقصیر با نوعی عدالت اخلاقی پیوند دارد. این دیدگاه بر این اصل استوار است که انسان باید در قبال رفتارهای قابل سرزنش خود پاسخ‌گو باشد و جبران خسارت نیز باید بر عهده کسی قرار گیرد که با رفتار نادرست خود موجب زیان شده است. چنین برداشتی از مسئولیت، با شهودهای اخلاقی بسیاری از افراد سازگار است و احساس عدالت فردی را تقویت می‌کند (بادینی ۱۴۰۲، ۲۷۸).

با این حال، از منظر کارآمدی حقوقی و اجتماعی، گاه این رویکرد با مشکلاتی مواجه می‌شود. در برخی موارد، ممکن است بهترین راه برای جبران خسارت یا پیشگیری از زیان‌های آینده، آن باشد

که مسئولیت بر عهده شخصی قرار گیرد که توانایی بیشتری برای کنترل خطر یا جبران خسارت دارد؛ حتی اگر تقصیر مستقیمی از او سر نزده باشد. برای مثال، در حوزه مسئولیت تولیدکنندگان، تحمیل مسئولیت بر تولیدکننده، در فرض نبود تقصیر، می تواند انگیزه بیشتری برای ارتقای ایمنی محصولات ایجاد کند و همچنین امکان جبران خسارت زیان دیدگان را افزایش دهد. از این منظر، گاه کارآمدی نظام حقوقی اقتضا می کند که مسئولیت از مبنای صرفاً اخلاقی فاصله بگیرد. این تعارض میان عدالت اخلاقی و کارآمدی حقوقی یکی از مباحث مهم در فلسفه مسئولیت مدنی است. طرف داران رویکرد اخلاقی معتقدند که جدا کردن مسئولیت از تقصیر می تواند مفهوم پاسخ گویی فردی را تضعیف کند و مسئولیت را به سازوکاری صرفاً اقتصادی تبدیل کند. در مقابل، طرف داران رویکرد کارکردی استدلال می کنند که هدف حقوق صرفاً بیان سرزنش اخلاقی نیست؛ بلکه باید بتواند به طور مؤثر از زیان دیدگان حمایت کند و رفتارهای خطرناک را کاهش دهد. از این دیدگاه، مسئولیت مدنی باید به گونه ای طراحی شود که علاوه بر رعایت اصول عدالت، به نیازهای عملی جامعه نیز پاسخ دهد (فدایی نژاد ۱۳۸۷، ۲۱).

۵- نتیجه گیری

تحلیل فلسفی مفهوم تقصیر در مسئولیت مدنی نشان می دهد که این مفهوم صرفاً یک شرط فنی برای تحقق مسئولیت نیست؛ بلکه هسته هنجاری و اخلاقی نظام مسئولیت مدنی را تشکیل می دهد. تقصیر در واقع، معیاری برای انتساب زیان به رفتار انسان است که به موجب آن می توان میان زیان های ناشی از رویدادهای طبیعی یا اتفاقی، و زیان هایی که نتیجه رفتار نادرست یا بی احتیاطی یا عدول از معیار رفتار متعارف هستند، تمایز قائل شد. از همین رو، تقصیر مفهومی است که هم در سطح حقوقی و هم در سطح فلسفی، پیوند میان رفتار و سرزنش پذیری و الزام به جبران خسارت را برقرار می سازد.

یافته اصلی این پژوهش آن است که تقصیر را نمی‌توان صرفاً با معیارهای کارکردی یا اقتصادی توضیح داد. هرچند نظام‌های حقوقی معاصر برای حل دشواری‌های اثبات تقصیر و جبران زیان‌های ناشی از فعالیت‌های پرخطر، به‌سوی پذیرش مسئولیت‌های مبتنی بر خطر یا مسئولیت بدون تقصیر حرکت کرده‌اند، اما این تحولات به‌معنای بی‌اعتباری مفهوم تقصیر نیست. برعکس، بررسی فلسفی نشان می‌دهد که تقصیر همچنان در بسیاری از حوزه‌ها معیار اصلی ارزیابی رفتار و مبنای توجیه مسئولیت باقی مانده است. دلیل این امر آن است که مسئولیت مدنی، برخلاف یک سازوکار صرفاً اقتصادی، در پی پاسخ به این پرسش است که چرا باید بار زیان بر عهده شخص معین قرار گیرد و این پرسش بدون ارجاع به ارزیابی هنجاری رفتار، پاسخ کامل نمی‌یابد.

از منظر تحلیلی، تقصیر دارای دو بُعد مکمل است: بُعد عینی و بُعد ارزشی. در بُعد عینی، رفتار شخص با معیار انسان متعارف سنجیده می‌شود و میزان انحراف آن از احتیاط لازم ارزیابی می‌گردد. در بُعد ارزشی، نظام حقوقی دربارهٔ ناروا بودن رفتار و امکان سرزنش‌پذیری فاعل داوری می‌کند. این دو بُعد نشان می‌دهند که تقصیر صرفاً یک واقعیت رفتاری نیست؛ بلکه یک داوری هنجاری دربارهٔ رفتار انسان است. همین ویژگی است که آن را به یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در فلسفه مسئولیت مدنی تبدیل می‌کند.

در میان نظریه‌های فلسفی موجود، نظریه عدالت اصلاحی بیشترین ظرفیت را برای تبیین مفهوم تقصیر در حقوق ایران دارد. دلیل اصلی این ترجیح آن است که ساختار مسئولیت مدنی در حقوق ایران بیش از هر چیز بر اصلاح رابطهٔ ناعادلانه میان زیان‌دیده و عامل زیان استوار است. در این چارچوب، وقتی شخصی با رفتار نامتعارف خود موجب ورود خسارت به دیگری می‌شود، میان دو طرف رابطه‌ای نامتعادل پدید می‌آید که جبران خسارت، وسیله بازگرداندن آن تعادل است. بنابراین، تقصیر در این نظریه نه صرفاً ابزار پیشگیری، بلکه معیاری برای شناسایی و اصلاح

یک بی‌عدالتی میان فردی است. برتری عدالت اصلاحی بر سایر نظریه‌ها در این است که هم با منطق سنتی مسئولیت مدنی سازگار است و هم می‌تواند مبنای اخلاقی الزام به جبران خسارت را توضیح دهد.

در مقابل، نظریه‌های فایده‌گرایانه هرچند در تبیین کارکردهای اجتماعی مسئولیت، مانند پیشگیری از زیان و توزیع کارآمد ریسک، اهمیت دارند، اما به‌تنهایی قادر نیستند بار هنجاری تقصیر را توضیح دهند. این نظریه‌ها بیشتر به «نتایج مطلوب» توجه دارند تا به «ناروا بودن رفتار»؛ در حالی که در حقوق مسئولیت مدنی، انتساب زیان به شخص، بدون ارزیابی نادرستی رفتار او، ناقص خواهد بود. همچنین نظریه‌های مبتنی بر خطر و مسئولیت بدون تقصیر، اگرچه در برخی حوزه‌های خاص ضروری و کارآمدند، اما نمی‌توانند جایگزین کامل تقصیر شوند؛ زیرا تنها به توزیع خسارت می‌پردازند و از توضیح اخلاقی انتساب مسئولیت ناتوان‌اند.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که در حقوق ایران، تقصیر باید در چارچوبی فهم شود که میان سرزنش‌پذیری اخلاقی و جبران حقوقی، پیوند برقرار می‌کند. عدالت اصلاحی دقیقاً چنین ظرفیتی دارد؛ زیرا مسئولیت مدنی را نه به مثابه ابزاری صرف برای جبران اقتصادی، بلکه به عنوان سازوکاری برای اصلاح رابطه زیان‌بار و بازگرداندن تعادل از دست‌رفته میان افراد می‌فهمد. از این رو، اگر بخواهیم مبنای فلسفی مناسبی برای مفهوم تقصیر در نظام حقوقی ایران معرفی کنیم، باید گفت عدالت اصلاحی همراه با پذیرش بُعد اخلاقی تقصیر مناسب‌ترین مبناست. هرچند تحولات اجتماعی و پیچیدگی‌های زندگی مدرن، گسترش مسئولیت‌های بدون تقصیر را ضروری کرده است، اما تقصیر همچنان ستون اصلی تحلیل فلسفی مسئولیت مدنی باقی می‌ماند. بنابراین، نظام مسئولیت مدنی مطلوب در حقوق ایران نه نظامی کاملاً مبتنی بر تقصیر است و نه نظامی کاملاً منفک از آن؛ بلکه نظامی ترکیبی است که در آن تقصیر در مقام مبنای اصلی، و عدالت اصلاحی در مقام چارچوب فلسفی تبیین‌کننده آن، نقش محوری دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مواد مرتبط در قانون مدنی و قانون مسئولیت مدنی:

الف) قانون مدنی: در قانون مدنی ایران، قواعد پراکنده‌ای درباره ضمان قهری وجود دارد که برخی از آن‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم به مفهوم تقصیر مرتبط هستند. مهم‌ترین مواد در این زمینه عبارت‌اند از:

ماده ۳۲۸ قانون مدنی: هر کس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد، اعم از اینکه از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد... این ماده در ظاهر مسئولیتی نزدیک به مسئولیت عینی نوعی را بیان می‌کند؛ زیرا تلف مال غیر را بدون عمد، موجب ضمان می‌داند. باین حال، در تحلیل فقهی و حقوقی، اتلاف معمولاً ناظر به نوعی مباشرت در تلف است که نوعی انتساب قوی میان فعل و زیان ایجاد می‌کند. در اینجا عنصر تقصیر به معنای کلاسیک آن تصریح نشده؛ اما رابطه مستقیم میان فعل شخص و تلف، جایگزین اثبات تقصیر می‌شود.

ماده ۳۳۱ قانون مدنی: درخصوص تسبیب مقرر می‌دارد هر کس سبب تلف مالی شود، در صورتی ضامن است که سبب اقوی از مباشر باشد یا عرفاً بتوان تلف را به او نسبت داد. در اینجا عنصر انتساب عرفی اهمیت می‌یابد که غالباً با مفهوم تقصیر پیوند می‌خورد؛ زیرا در بسیاری از موارد، عرف زمانی انتساب را می‌پذیرد که نوعی بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی احراز شود.

مواد ۹۵۱ و ۹۵۲ قانون مدنی: این مواد تعاریف مهمی از تقصیر ارائه می‌کنند:

ماده ۹۵۱: تعدی، تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری.

ماده ۹۵۲: تفریط عبارت است از ترک عملی که به موجب قرارداد یا متعارف برای حفظ مال غیر لازم است.

این دو ماده در واقع تعریف قانونی تقصیر در حقوق ایران را تشکیل می‌دهند. تقصیر در این چارچوب، اعم از تعدی فعل مثبت زیان‌بار و تفریط ترک فعل لازم است. این تعریف نشان می‌دهد که قانونگذار ایرانی تقصیر را بر مبنای عدول از معیار متعارف یا نقض تعهد قانونی یا قراردادی تعریف کرده است.

ماده ۹۵۳ قانون مدنی: تقصیر را اعم از عمد و غیر عمد می داند، که بیانگر پذیرش مفهوم عام تقصیر شامل بی احتیاطی و بی مبالاتی است.

مجموع این مواد نشان می دهد که قانون مدنی ایران، هرچند در برخی موارد به سمت مسئولیت نزدیک به عینی حرکت می کند، اما در سطح مفهومی، تقصیر را به عنوان معیار اصلی ارزیابی رفتار اشخاص به رسمیت شناخته است.

۲. ب) قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹

نقطه عطف در نظام مسئولیت مدنی ایران، ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی است که مقرر می دارد: «هر کس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارتی یا به هر حق دیگر که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده، لطمه ای وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود، مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می باشد».

این ماده به صراحت مسئولیت را بر پایه عمد یا بی احتیاطی قرار داده است. بنابراین، برخلاف برخی مواد قانون مدنی که ممکن است شائبه مسئولیت عینی ایجاد کنند، قانون مسئولیت مدنی مبنای اصلی را تقصیر معرفی می کند. عناصر سه گانه مسئولیت در این ماده عبارت اند از: «ورود ضرر، فعل زیان بار ناشی از عمد یا بی احتیاطی، رابطه سببیت میان فعل و ضرر». همچنین مواد دیگر قانون مسئولیت مدنی، مانند ماده ۲ در خصوص لزوم جبران خسارت معنوی، و ماده ۳ در خصوص چگونگی تعیین میزان خسارت، در چارچوب مسئولیت مبتنی بر تقصیر قابل تحلیل اند.

۳. الف) غلبه رویکرد تقصیرمحور

با توجه به مجموعه مقررات یادشده، می توان گفت که نظام مسئولیت مدنی ایران اساساً تقصیرمحور است. قانونگذار در ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی، تقصیر اعم از عمد و بی احتیاطی را شرط اساسی تحقق مسئولیت دانسته است. افزون بر آن، تعریف تعدی و تفریط در قانون مدنی نیز نشان می دهد که مبنای ارزیابی مسئولیت، عدول از رفتار متعارف است.

این رویکرد با مبانی فقه امامیه نیز هم‌خوانی دارد؛ زیرا در بسیاری از موارد، ضمان ناشی از اتلاف یا تسبیب در فقه با عنصر انتساب عرفی و نوعی تقصیر ملازمه دارد؛ هرچند در برخی موارد ضمان حتی بدون اثبات تقصیر نیز پذیرفته شده است.

ب) تأثیرپذیری از حقوق فرانسه

قانون مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ به شدت متأثر از ماده ۱۳۸۲ سابق قانون مدنی فرانسه است که مسئولیت را بر مبنای خطا (faute) قرار می‌داد. همانند حقوق فرانسه کلاسیک، در حقوق ایران نیز اصل بر این است که برای تحقق مسئولیت باید خطایی از سوی عامل زیان احراز شود. این خطا در قالب بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی یا نقض تکلیف قانونی تجلی می‌یابد.

ج) گرایش‌های محدود به مسئولیت بدون تقصیر

با وجود غلبه مبنای تقصیر، در برخی حوزه‌ها می‌توان نشانه‌هایی از مسئولیت نوعی مشاهده کرد؛ برای نمونه:

مسئولیت کارفرما نسبت به اعمال کارگر ماده ۱۲ قانون مسئولیت مدنی که نوعی مسئولیت مبتنی بر فرض تقصیر در نظارت است.

برخی مقررات خاص در حوزه حمل‌ونقل یا حوادث ناشی از وسایل نقلیه که به سمت تسهیل جبران خسارت حرکت کرده‌اند.

این موارد نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران نیز همانند بسیاری از نظام‌های مدرن، به تدریج به سوی تلفیقی از مسئولیت مبتنی بر تقصیر و مسئولیت نوعی حرکت کرده است؛ هرچند اصل همچنان بر تقصیر استوار است.

کتاب‌نامه

ابهری، حمید، محمد فرزانه‌گان، و سمیه ظهوری. ۱۳۹۶. «بررسی فقهی و حقوقی مفهوم و شرایط اضطراب و تأثیر آن در مسئولیت مدنی». پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ش ۵۰: ۵۱-۶۶.

- ابهری، محمد. ۱۳۷۲. قاعده لاضرر در مبانی فقهی. قم: تحقیقات اسلامی.
- ایزدی، محسن. ۱۳۶۳. حقوق مدنی. تهران: کتابفروشی اسلامی.
- باقری، رضا. ۱۳۸۱. «بررسی عنصر خطا در حقوق مسئولیت مدنی ایران». پژوهش حقوقی سیاست، ش ۷: ۴۹-۹۰.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. ۱۳۸۷. مبسوط در ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش.
- حاجی عزیزی، بیژن، و بشری کریمی. ۱۳۸۴. «نقدی در مسئولیت مدنی محجوران مطلق با رویکردی فقهی». دانش حقوقی مدنی، ش ۷: ۱۳-۲۴.
- خادم حسینی، مهدی، و هدایت الله سلطانی نژاد. ۱۳۹۴. «اصل قابلیت جبران کلیه خسارات مالی». مجله حقوقی قوة قضائیه، س ۹، ش ۱۲: ۲۱-۴۸.
- فدایی نژاد، سعید. ۱۳۸۷. مبانی مسئولیت مدنی. تهران: میزان.
- فهیمی، عزیزالله. ۱۳۸۰. «فلسفه حقوق». پژوهش های فلسفی و کلامی، ش ۹ و ۱۰: ۱۶۳-۱۸۳.
- قسمتی تبریزی، علی. ۱۳۹۴. «اصل جبران کامل زیان». مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ش ۱۳: ۱۳۵-۱۷۴.
- کاتوزیان، ناصر. ۱۳۸۲. الزامات خارج از قرارداد. تهران: شرکت سهامی انتشار و چاپ دانشگاه تهران.
- Abraham, Kenneth S. 2007. *The Forms and Functions of Tort Law*. New York: Foundation Press.
- Bentham, Jeremy. 1996. *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*. Oxford: Oxford University Press.
- Blum, Walter J., and Harry Kalven. 1965. "Public Law Perspectives on a Private Law Problem: Auto Compensation Plans." *The University of Chicago Law Review* 31 (4): 641-723.
- Calabresi, Guido. 1961. "Some Thoughts on Risk Distribution and the Law of Torts." *Yale Law Journal* 70 (4): 499-553.
- Calabresi, Guido. 1970. *The Costs of Accidents: A Legal and Economic Analysis*. New Haven: Yale University Press.
- Calabresi, Guido. 2003. "An Introduction to Legal Thought: Four Approaches to Law and the Allocation of Body Parts." *Stanford Law Review* 55: 2113-2151.

- Calabresi, Guido, and Jon T. Hirschoff. 1972. "Toward a Test of Strict Liability in Torts." *Yale Law Journal* 81 (6): 1055–1085.
- Coleman, Jules L. 1992. *Risks and Wrongs*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hart, H. L. A. 1968. *Punishment and Responsibility*. Oxford: Oxford University Press.
- Hart, H. L. A. 2012. *The Concept of Law*. Oxford: Oxford University Press.
- Honoré, Tony. 1999. *Responsibility and Fault*. Oxford: Hart Publishing.
- Ripstein, Arthur. 1999. *Equality, Responsibility, and the Law*. Cambridge: Cambridge University Press.